

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه اشکال مرحوم آخوند بر راه مرحوم شیخ انصاری

بیان شد که مرحوم آخوند قدس سره به راه اول مرحوم شیخ در جمع بین حکم واقعی و ظاهری دو اشکال وارد می‌کنند؛ اشکال دوم ایشان چندان مهم نیست؛ و در اشکال اول فرمودند که اگر بگوئیم احکام واقعی انشائی و احکام ظاهریه فعلی است، دیگر وجهی برای امتثال ما قامت علیه الاماره نیست؛ اگر اماره بخواهد ما را به يك حکم انشائی راهنمایی کند، در صورتی که علم به حکم انشائی هم پیدا کنیم، این علم برای ما لزوم امتثال نمی‌آورد؛ چرا که لزوم امتثال هنگامی به دنبال علم می‌آید که علم به یک حکم فعلی باشد.

بنابراین، به دنبال علم به حکم انشائی لزوم امتثال محقق نمی‌شود؛ و به طریق اولی در صورت قیام اماره نیز وجهی برای لزوم امتثال نیست.

اشکال مرحوم اصفهانی به مرحوم آخوند

مرحوم محقق اصفهانی قدس سره در صفحه 151 از جلد 3 نهایة الدرایة اشکال مرحوم آخوند را مورد خدشه قرار داده است - هدف ما از نقل این کلمات که گاه بعضاً انصافاً دقیق هستند و انسان باید در آنها دقت کند، این است که بالاخره به کنه مطلب برسیم؛ با این که می‌توانستیم راه مرحوم آخوند و یکی دو راه دیگر را بیان کنیم و وارد بحث بعدی شویم؛ لذا، این شیوه سبب تقویت ذهنی و فکری آقایان می‌شود که اگر بخواهید صاحب نظر شوید، راه همین است.

مرحوم اصفهانی می‌فرماید: این که گفته می‌شود حکم واقعی، حکم انشائی است، مرادشان انشائی محض و صرف نیست؛ انشائی محض یعنی اینکه مولا حکمی را انشاء کند و هیچ داعی از این انشاء نداشته باشد.

می‌فرمایند مرحوم آخوند در مواردی متعددی در حاشیه رسائل همین را مطرح کردند؛ یعنی تلقی مرحوم آخوند از کلام شیخ و دیگران که گفته‌اند حکم واقعی، حکم انشائی است، این است که انشائی صرف است؛ و در این صورت است که اشکال مرحوم آخوند وارد است و لزوم امتثال ندارد.

اما ایشان می‌فرماید: به نظر ما، اصلاً محال است که بگوئیم يك حکمی انشائی محض است و مولا حکمی را بدون داعی انشاء می‌کند. دلیل ایشان این است که فعل اختیاری بدون اراده محال است؛ امکان ندارد فعلی بدون اراده محقق بشود؛ اراده هم بدون

داعی نمی‌شود، قوام اراده به داعی است؛ پس، داعی نداشتن یعنی اراده نداشتن و این، یعنی فعل اختیاری بدون اراده صادر می‌شود که از مولا و حکیم محال است.

احتمال دوم از حکم انشائی این است که حکم انشائی بدون داعی نیست، لکن داعی آن جعل داعی در نفس مخاطب نیست؛ یعنی مولا الان نمی‌خواهد انگیزه‌ای را در مخاطب ایجاد کرده و او را بالفعل برای انجام فعل دعوت کند؛ بلکه داعی مولا در اینجا مجرد جعل قانون است؛ مولا می‌خواهد بگوید در شریعت این قانون وجود دارد، اما فعلاً نمی‌خواهد مکلفین را برای انجام این عمل تحریک کند؛ یا مثلاً داعی مولا امتحان است. مرحوم اصفهانی می‌فرماید: فعلیت این‌گونه احکام با انشاء یکی است.

احتمال سوم این است که بگوییم احکام انشائیه به داعی بعث و زجر هستند؛ مولا می‌خواهد مکلف را تحریک کند و یا از انجام عمل باز دارد، منتها الان مصداق برای بعث و تحریک نیست. به تعبیر ایشان، الان که مولا این حکم را جعل می‌کند، هرچند که مولا داعی بعث دارد، اما نمی‌توانیم بگوییم مولا بعث کرد؛ برای اینکه امکان بعث و امکان زجر متوقف بر وصول به عبد است؛ و این تقریباً از حیطه کار مولا خارج است؛ به قول ایشان به حمل شایع می‌گوییم «هذا بعث، یا هذا زجر»، اما وقتی که واصل به مکلف شود. در اینجا همین که انشاء به داعی بعث است، لزوم امتثال را می‌آورد؛ هرچند بعث بودن فعلی آن متقوم بر این است که واصل به مکلف شود.

نتیجه این بیان، این می‌شود که تمام احکام شرعیه در همان مرحله انشاء به داعی بعث است، منتها اگر خود آن حکم بخواهد به حمل شایع بعث شود، باید واصل به مکلف شود؛ و اگر واصل به مکلف نشود، مصداقی برای بعث نیست. و اشکال آخوند می‌رود کنار.

بنابراین، هر دو اشکال مرحوم آخوند غیر وارد است و کنار می‌رود؛ فقط باقی می‌ماند آن اشکالی که ما عرض کردیم مبني بر اینکه قاعده اشتراک احکام بین عالم و جاهل، ظهور در احکام فعلیه دارد؛ و از این جهت، نمی‌توانیم راه اول مرحوم شیخ را بپذیریم.

راه دوم مرحوم شیخ در جمع بین حکم ظاهری و واقعی

اما راه دوم شیخ، فرموده است: حکم ظاهری با حکم واقعی اختلاف رتبه دارد؛ اشکال اجتماع مثلیین یا اجتماع ضدین در جایی است که دو چیز در عرض واحد و در رتبه واحد باشند؛ در حالی که موضوع حکم ظاهری جهل به حکم واقعی است؛ پس، برای اینکه حکم ظاهری بیاید، اول باید جهل به حکم واقعی باشد؛ در نتیجه، جایی که کسی عالم به حکم واقعی است، دیگر حکم ظاهری معنا ندارد؛ و از باب اینکه هر حکمی متأخر از موضوع است، پس حکم ظاهری نیز متأخر از جهل می‌شود؛ نتیجه این که حکم ظاهری به دو رتبه متأخر از حکم واقعی است؛ و در این صورت، اشکال وارد نیست. این راه دوم مرحوم شیخ.

پاسخ مرحوم آخوند به این راه

مرحوم آخوند جواب مختصری داده و می‌فرمایند: ما قبول داریم حکم ظاهری در مرتبه حکم واقعی نیست؛ ابتدا باید جهل به حکم واقعی باشد و سپس در مرحله بعد، حکم ظاهری بیاید؛ ولی سؤال ما این است که آیا در مرتبه‌ی حکم ظاهری، حکم واقعی هست یا نیست؟ به عبارت دیگر، سؤال این است که آیا حکم واقعی در مرتبه‌ی حکم ظاهری فعلیت دارد یا نه؟

می‌گوییم: بله، هنگامی که می‌گوییم احکام شرعیه بین عالم و جاهل مشترك است، معنایش این است که شخصی که جاهل است و الان حکم ظاهری برای او هست، در همین مرتبه حکم ظاهری، حکم واقعی برای او فعلیت دارد؛ پس، اشکال هنوز حل نشده است.

به عبارت دیگر، مرحوم آخوند می‌فرماید: اگر شما راهی را طی می‌کردید که در مرتبه حکم ظاهری نیز حکم واقعی نباشد، اشکال حل می‌شود؛ اما طبق این راه، در مرتبه‌ای که حکم ظاهری موجود است، حکم واقعی نیز موجود است؛ برای اینکه حکم واقعی مشترك بین عالم و جاهل است.

ایشان در ادامه بیان می‌کنند: بهترین راه، راهی است که ما بیان کردیم؛ و آن اینکه بگوئیم فعلیت بر دو نوع است: فعلیت من قبل المولا و فعلیت من قبل المكلف؛ فعلیت تنجیزی و فعلیت تقریری، و از آن راه، اشکال را حل کنیم.

تحقیق بیشتر در مسأله

از آنجا که این راه - این که حکم ظاهری به دو مرتبه متأخر از حکم واقعی است - در کلمات بسیاری از بزرگان آمده است، به این مقدار که مرحوم آخوند بیان کردند، نمی‌شود اکتفا کرد؛ لذا، تفاسیر و کلمات دیگر بزرگان نیز باید مطرح شود.

کلام مرحوم اصفهانی:

اولین تقریر، کلام مرحوم اصفهانی قدس سره است. ایشان می‌فرمایند: ما اول بیاییم ببینیم تنافی، آیا مربوط به مبدأ است یا منتها؟ احکام دارای یک مبادی هستند که همان اراده، کراهت و ... است؛ و یک منتها دارند که همان امتثال است. حال، سوال این است که آیا اشکال جمع متمثلین یا متضادین، مربوط به مبدأ است؟ یا مربوط به منتها است؟

ایشان می‌فرمایند: این اشکال به مبدأ نمی‌تواند مربوط باشد؛ برای اینکه در مبدأ باید ببینیم که دو اراده مختلف یا يك اراده و يك کراهت اراده ناشی می‌شود از وجود مصلحت؛ مصلحت جایی است که شوقی در فعل وجود داشته باشد؛ وقتی مصلحتی در فعلی باشد، انسان شوق پیدا می‌کند به اینکه آن مصلحت محقق شود و اینجا اراده محقق می‌شود؛ و شوق نیز در جایی است که مصلحتی به خود انسان بازگردد.

در مورد خداوند تبارك و تعالی چنین چیزی محال است؛ برای این که ما مصلحتی نداریم که عائد به خداوند بخواهد بشود تا بگوییم خدا شوق پیدا می‌کند و بعد از آن، خدا اراده دارد که این را انجام بدهد. لذا، می‌فرمایند تنافی بین المبادی معنا ندارد. بعد از این، نوبت به مقام امتثال می‌رسد که باید ببینیم آیا در مقام امتثال، تنافی وجود دارد یا نه؟

مرحوم اصفهانی می‌فرماید: چون حکم ظاهری در مورد جهل به حکم واقعی است، باز در مقام امتثال بین حکم واقعی و این حکم ظاهری تنافی نیست؛ برای این که تنافی در صورتی است که حکم واقعی داعویت داشته باشد؛ یعنی بگوییم حکم واقعی داعی است برای انجام، و حکم ظاهری داعی است برای ترك؛ و اگر حکمی بخواهد داعویت داشته باشد، فرع بر وصول به مكلف است؛ لذا، نتیجه می‌گیرند حکمی که واصل به مكلف نیست، اصلاً امکان داعویت ندارد؛ نه اینکه بالفعل داعویت ندارد.

نتیجه این می‌شود که مكلف چون جاهل به حکم واقعی است، پس حکم واقعی داعویت ندارد؛ و از طرف دیگر، حکم ظاهری بالفعل داعی است؛ بنابراین، در مقام امتثال نیز بین این دو حکم هیچ تنافی نیست. پس، نظر مرحوم اصفهانی در جمع بین حکم

واقعی و ظاهری این است که حکم واقعی داعویت ندارد و حکم ظاهری داعویت دارد؛ اگر بالفعل و در زمان واحد، هر دو داعویت داشتند، اشکال تنافی اجتماع مثلین، یا اجتماع ضدین محقق می‌شد؛ اما در اینجا چنین نیست.

آقایان، امشب دقت کنند و به آدرسی که عرض کردیم حتماً مراجعه بفرمایید؛ که هر چه بیشتر به این کتاب‌ها مراجعه کنید، نکات بیشتری به دست شما می‌آید و شما را در مسائل علمی محکم‌تر و قوی‌تر می‌کند. والسلام.